

بررسی گونه‌های فخر در دیوان طالب آملی

غلامرضا کافی*

دانشگاه شیراز

چکیده

مفاخره که از فروع نوع ادبی حماسه به حساب می‌آید، یکی از بن‌مایه‌های مضمونی شعر فارسی، بلکه ادبیات جهان به شمار می‌رود. البته در این میان برخی شاعران به فراوانی از آن سود می‌برند که طالب آملی یکی از این چهره‌هاست. طالب آملی با نازش به خود و شیفتگی به شعر خویش، در خودستایی و برتری‌جویی مبالغه کرده است. در این مقاله، گونه‌های مختلف فخر طالب در بیش از ده تقسیم بررسی و دلایل مفاخره‌ی شاعر نیز به تمامی بیان شده است و این نکته چشم‌انداز تازه‌ای برای این مقاله رقم زده است. همچنین سخن در «ضد فخر یا واسوخت از فخر» مبحث جدیدی است که در مقاله‌ی حاضر و با توجه به شواهد متعدد آن در شعر طالب آملی، مورد توجه قرار گرفته است. سخن‌ستایی و فخر به فضایل اخلاقی، از برترین مفاخرات طالب آملی است. **واژه‌های کلیدی:** طالب آملی، مفاخره، انواع ادبی، گونه‌های فخر.

۱. مقدمه مطالعات فریبشی

بی‌شک واژه‌ی «مفاخره» در حوزه‌ی ادب امروز، به عنوان نوع ادبی یا زیر مجموعه‌ای از نوع ادبی حماسه شناخته می‌شود و در معنی آن نیز نوعی منافست، خویش‌خواهی، نازش و برتری‌جویی تعبیه است؛ چنان‌که در لغت‌نامه می‌خوانیم: مفاخره در لفظ، عبارت است از «نازش و بر یک‌دیگر بالیدن و اظهار بزرگی و منافست در حسب و نسب و جز آن.» (دهخدا، ذیل مفاخره) کتاب‌های علوم بلاغی و انواع ادبی، غالباً این صنعت را ویژه‌ی ادبیات عربی دانسته‌اند؛ چرا که «مفاخره مخصوصاً در ادبیات عربی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی ghkafi@shirazu.ac.ir

رواج بسیار داشته است و اعراب ظاهراً به مفاخره بیش از هر نوع ادبی دیگر دلبسته بودند. رجز که آن همه اعراب به آن شیفته بودند، در حقیقت مفاخره‌ی فردی یا قبیله‌ای بود.» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۲۸)

البته در ادبیات عربی فخر از زیرمجموعه‌های رجز است، همچنان که در ادبیات فارسی نیز مفاخره از فروع حماسه به حساب می‌آید. ادیب عرب، احمد الشایب، ضمن برشمردن ویژگی‌هایی برای رجز و مقدم دانستن این نوع ادبی در ادبیات عربی، می‌گوید: «عجاج و رُبه با به کار گرفتن رجز در همه‌ی اغراض شعری، از وصف، مدح، هجو و فخر طبع آزمایی کردند.» (الفاخوری، ۱۳۸۱: ۲۴۱)

اما مفاخره در ادبیات فارسی و در نزد شاعران، به ویژه از نوع سخن‌ستایی، فراوانی چشم‌گیری دارد و البته گاه چهره‌هایی نظیر خاقانی، نظامی و عرفی شیرازی پیداتر آمده‌اند. طالب آملی نیز در ادامه‌ی این راه قرار دارد و التفات وی به خاقانی و عرفی شیرازی نیز نشان‌گر همین معناست. جز آن‌که کسی تاکنون به طور ویژه از این منظر به شعر طالب پرداخته است و حق آن است که طالب آملی چنان‌که شأن اوست شناخته و پژوهیده نشده است و عنوان کتابی که فرامرز گودرزی، در شناخت او با نام *طالب آملی، شاعر هنرمندی که شایسته‌ی این فراموشی نیست* (گودرزی، ۱۳۸۲)، نوشته است، بیان‌گر همین ادعاست. در این مقاله علاوه بر معرفی فن مفاخره، به انواع فخریه‌های طالب آملی در بیش از ده تقسیم، پرداخته‌ایم و برای هر تقسیم نیز دلایل مفاخره بر آن ذکر شده است. همچنین توجه به ضد فخر یا واسوخت از فخر نکته‌ای است که منحصراً در این مقاله به آن اشاره شده است و مباحث فخریه در کتب یا مقالات تاکنون به این موضوع اشاره‌ای نداشته‌اند. در مأخذدهی این مقاله، به دلیل استفاده‌ی فراوان از دیوان طالب آملی (نسخه‌ی قدیمی طاهری شهاب، ۱۳۴۷) تنها به ذکر دیوان، مثلاً (دیوان، ۵۱)، بسنده شده است.

۲. پیشینه‌ی موضوع

بی‌شک یکی از شایع‌ترین جان‌مایه‌های شعر، همانا مفاخره و نازش به خود است که در تمام دوره‌های شعر فارسی نیز ظهور و بروز داشته است. هم بدین سبب این موضوع از نظر ادیبان و سخن‌سنجان دور نبوده است و درباره‌ی آن به طور عام و خاص، سخن فراوان گفته شده است. علاوه بر فرهنگ‌ها، جمع‌نامه‌ها و اصطلاح‌نامه‌های ادبی، کتبی نیز به طور ویژه در این موضوع تالیف شده‌اند که از آن جمله می‌توان به مفاخره در

شعر فارسی تالیف احمد امیری خراسانی (۱۳۸۳)؛ نقش‌بند سخن اثر جلیل تجلیل (۱۳۶۸)؛ نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب، سید ضیاءالدین سجادی (۱۳۶۳)؛ شعرالعجم شبلی نعمانی به ترجمه‌ی سید محمدتقی فخر داعی گیلانی (۱۳۶۳)؛ تاریخ ادبیات عرب، العصر الجاهلی شوقی ضیف به ترجمه‌ی ذکاوتی قراگزلو (۱۳۶۴)؛ تحول شعر فارسی از زین العابدین مؤتمن (۱۳۵۲) و بالاخره الفخر و الحماسه اثر حنالفخوری (بی‌تا) اشاره کرد. روشن است که ما به ضرورت در مقاله از برخی از این آثار سود برده‌ایم. همچنین به عنوان پیشینه می‌توان به این مقاله‌ها اشاره کرد: «بررسی گونه‌های فخر در دیوان حافظ» به قلم محمدحسین نیکداراصل؛ «مفاخره در شعر رودکی» به قلم مریم محمودی؛ «خودستایی شاعران» به قلم علی‌اکبر فرزام‌پور؛ «خودستایی و مفاخره در شعر پارسی» به قلم سید حسن امین؛ «فخر در شعر متنی و خاقانی» به قلم خلیل پروینی؛ «خودشیفتگی شاعران پارسی تا قرن هشتم هجری» به قلم هاشم محمدی و ...

۳. دلایل اجتماعی و روان‌شناسی مفاخره

بی‌شک آدمی که با خوی اجتماعی پرورده شده است، میزان قابل توجهی از رفتارهای خود را تحت تاثیر و تقلید جامعه انجام می‌دهد. همچنین در فردیت خویش به ژرفای وجود خود می‌اندیشد و پاره‌ای از اعمال انسان زیر نفوذ ناشناختگی این وجود حیرت‌انگیز شکل می‌گیرد. بنابراین آدمی در کشاکش دو نیروی عظیم جامعه و روان و ضمیر، رفتارهایی از خود بروز می‌دهد که یا جامعه، وی را به این کنش‌ها برانگیخته است و یا براساس نیازهای ملکه شده‌ی ضمیر خویش، بدان‌ها اقدام کرده است. در این میان، خودشیفتگی، خویش‌خواهی و نیاز به خودشکوفایی که در عنوان «مفاخره» جمع است، کنشی است که تحت تاثیر این دو نیرو پدید می‌آید. این رفتار در هنرمندان و فرزندان و کسانی که توانایی پیداتری دارند، بیش‌تر جلوه می‌کند و مفاخره از منظر اجتماعی و نیز روان‌شناسی، بر دلایلی استوار است که در این‌جا به قدر وسع به آن‌ها پرداخته می‌شود.

در کتاب مفاخره در شعر فارسی (امیری خراسانی، ۱۳۸۳)، فصلی ویژه به این موضوع اختصاص داده شده است که در آن علل تاریخی و اجتماعی مفاخره به همراه برخی نیازها و دریافته‌های روانی آن به تعداد چهارده عنوان، مورد اشاره و تحلیل قرار گرفته است. سرخط عمده‌ترین دلایلی که در کتاب مفاخره در شعر فارسی آمده است

عبارت است از: «۱. پدیده‌ی ملوک الطوائفی و تعصبات قبیله‌ی به ویژه در میان اعراب؛ ۲. شعر مفاخره در بعضی جنبه‌ها خود یک نوع ارزیابی هنری است؛ ۳. مسائل اجتماعی و سیاسی، رواج‌دهنده‌ی افکار گذشته، از جمله مفاخره است؛ ۴. مفاخره عامل ارتزاق، کسب روزی و جلب محبت ممدوح است؛ ۵. مناقشات و مشاجرات قلمی و معارضه‌ی شاعران، آنان را به مفاخره وا می‌دارد؛ ۶. مفاخره دفاع شاعر از خود است؛ ۷. گاهی مفاخره دفاع از معنویت و آزادگی است.» (امیری خراسانی، ۱۳۸۳: ۳۰-۳۹)

ما نیز در این مقاله، به همراه برشماری گونه‌های فخر به دلایل آن نیز اشاره کرده‌ایم که برخی از دلایل اجتماعی این مفاخرات عبارت است از: الزام محیط، جلب نظر ممدوح، میدان تنگ رقابت، اعراب رقبا، پذیرش جامعه و ...

اما نظرگاه روان‌شناسی نیز در این میان حائز اهمیت است. به ویژه این‌که مفاخره از منظری برخاسته از نیازی درونی سرچشمه می‌گیرد. همان‌گونه که اسطوره‌ها و حماسه‌ها به قصد استظهار و از روی نیاز بشر پدید آمده‌اند، مفاخره نیز بنیانی این گونه دارد و این دقیقه، نقطه‌ی پیوند مفاخره و روان‌شناسی است.

می‌دانیم که یکی از مباحث مفصل روان‌شناسی «نیاز» و شناخت نیازهای آدمی است که در این موضوع دو چهره‌ی نامدار یعنی «مورای» (H. A. Murray) و «مزلو» (A. H. Maslow) از روان‌شناسان معاصر، دارای نظریه‌اند. در نظریه‌ی مورای، بیست نیاز آدمی برشمرده شده است (شجاعی، ۱۳۸۷: ۱۶)، که برخی از این نیازها با موضوع مفاخره پیوند دارد که از آن جمله می‌توان به «پرخاش‌گری، مقابله، سلطه‌گری و تحقیرگری» به عنوان ریشه‌هایی برای مفاخره، اشاره کرد. اما «مزلو نیازهای انسان را به صورت سلسله‌مراتبی در پنج طبقه مشتمل بر نیازهای فیزیولوژیک، ایمنی، عشق و محبت، عزت نفس و خودشکوفایی» (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۰: ۴۳۳) جای داده است. درنگ در این نظریه نیز نشان می‌دهد که نیازهای ایمنی، عزت نفس و خودشکوفایی دقیقاً با مفاخره در پیوند است و همه‌ی این نکته‌ها حکایت از آن دارد که مفاخره در سرشت آدمی نهفته است و بروز آن در حقیقت پاسخ به نیازی کاملاً روانی و جان پیوند است. طالب‌آملی به عنوان موضوع این مقاله، درست براساس این دو گروه عوامل و نیازها به مفاخره پرداخته است؛ برای مثال، اتکای وی و افتخارش بر «مشرّب عام»، الزام محیط سرزمین هند است که «کشور هفتاد و دو ملت» خوانده می‌شود.

۴. فن مفاخره

از آن‌جا که مفاخره در زمره‌ی نوع اول از ادب، یعنی ادبیات حماسی، قرار دارد، دارای سابقه و ازل درازنایی است و به همین سبب سخن و گفت‌وگو درباره‌ی آن زیاد یافت می‌شود و همه‌ی تعریف‌ها اگرچه اندک تفاوتی با یکدیگر دارند، در نهایت به هم‌سویی قابل قبولی می‌رسند و بدان سبب که این فن در نزد اعراب مقبولیت داشته است، در کتب بلاغی سخن در این موضوع بیش‌تر است. چنان‌که در *لسان‌العرب* می‌خوانیم: «الْتَمَدُّحُ بِالْخِصَالِ وَالْاِفْتِخَارُ وَعَدُّ الْقَدِيمِ، اِدْعَاءُ الْعَظْمِ وَالْكِبَرِ وَالشَّرْفِ.» (امیری خراسانی، ۱۳۸۳: ۱۱)

حنالفاخوری، محقق عرب که کتاب *تاریخ زبان و ادبیات عربی* وی نیز مشهور است، در کتاب *الفخر و الحماسه* می‌گوید: «الفخرُ هُوَ تَعَدَاذُ الصِّفَاتِ وَتَحْسِينُ السَّيِّئَاتِ . . . وَ هُوَ عِنْدَ الْعَرَبِ بَابٌ وَّاسِعٌ مِنْ اِبْوَابِ شِعْرِهِمْ وَ لِلْفَخْرِ اَنْوَاعٌ، فَخْرٌ ذَاتِيٌّ، فَخْرٌ حَزْبِيٌّ سِيَاسِيٌّ، فَخْرٌ دِينِيٌّ وَ فَخْرٌ عَرَبِيٌّ.» (الفاخوری، بی‌تا: ۵)

در مقدمه‌ی کتاب *شعر و ادب فارسی*، می‌خوانیم: «حماسه و مفاخره، اشعاری را گویند که شاعر در مراتب فضل و کمال و سخندانی و تخلق به اخلاق حمیده و ملکات فاضله از حیث علو طبع و عزت نفس و شجاعت و سخاوت و امثال آن و احیاناً افتخارات قومی و خانوادگی و در شرف نسب و کمال حسب خویش سروده است.» (مؤتمن، ۱۳۶۴: ۲۵۸) نیز گفته‌اند که «مفاخره‌ی شعری از فطری‌ترین احساس‌های شاعر یعنی حس صیانت ذات بر می‌خیزد و اغلب نشانی از گفت‌وگوهای خلوت و حدیث نفس شاعر دارد و به مصداق «المرء مفتونٌ شعره و ابنه»، شاعر، شیفتگی و فریفتگی خود را به کلام خویش اظهار می‌دارد.» (تجلیل، ۱۳۶۸: ۱۵۱)

اما به رغم پاره‌ای نظرات، نسبت مفاخره با حماسه، نسبت عموم خصوص مطلق است که عام آن، حماسه و خاص آن، مفاخره می‌شود و نسبت مفاخره با رجز درست برعکس است؛ یعنی عام آن، مفاخره و خاص آن، رجز است و به عبارت دیگر، مفاخره زیرمجموعه‌ی حماسه و رجز، زیرمجموعه‌ی مفاخره است. با این همه، خواجه نصیرالدین طوسی، مفاخره را از امراض نفس و رذایل خلق می‌داند و در جهت ازاله آن تجویز می‌کند. (امیری خراسانی، ۱۳۸۳: ۱۲)

۵. طالب آملی

«به استناد نسخه‌ی شماره‌ی ۱۰۱۹ دیوان طالب آملی، موجود در کتابخانه‌ی مجلس

شورای ملی ایران که در قرن دوازدهم هجری نگارش یافته و محمد مرسلین به آن اشاره کرده است، نام طالب سید محمد طالب آملی ثبت شده است. «(دیوان، ده) همچنین به دلالت مقدمه‌ی دیوان که به قلم طاهری شهاب، مصحح دیوان طالب آملی نگاشته شده است، سال تولد او را باید ۹۸۷ هجری قمری دانست؛ چراکه وی ضمن قصیده‌ای که در مدح و تهنیت به میرابوالقاسم، حاکم مازندران گفته، خود را بیست ساله، معرفی کرده است و با توجه به سال نیابت یافتن میرابوالقاسم که برادرزاده‌ی خیرالنساء بیگم (مادر شاه عباس کبیر) بوده است، سال تولد طالب باید همان باشد؛ اگرچه در تذکره‌ها، سنوات دیگری نیز ذکر شده است.

از خاندان طالب، اطلاع چندانی در دست نیست؛ جز آن‌که او را پسرخاله‌ی مسیح رکنای کاشانی دانسته‌اند و دلیل سفر طالب از آمل به کاشان را هم همین نکته گفته‌اند. طالب آملی را باید از بزرگ‌ترین شاعران سبک هندی دانست و عظمت شأن او از انتخاب وی در دربار جهانگیر شاه به عنوان «ملک الشعراء» پیدا می‌آید. هم‌چنین غالب شاعران سبک هندی که معاصر وی یا متأخر از او بوده‌اند به مرتبه‌ی وجودی و هنر شاعری او اعتراف کرده‌اند و طالب، ستوده‌ی بزرگ‌ترین نماینده‌ی طرز تازه یا سبک هندی، صائب تبریزی، است:

به طرز تازه قسم یاد می‌کنم صائب که جای طالب آمل در اصفهان پیدا است
(صائب، ۱۳۷۴: ۲۹)

اما عیار شاعری طالب هرچه باشد، جوش مفاخرت در آن پیداترین نکته است:
من و نظم فخریه کز چشم دانش نظر کرده‌ی افتخار زمانم
(دیوان، ۶۰)
هزار نغمه‌ی فخریه بر لبم گره است کز آن یکی نتوانم ز شرم بیرون داد
(همان، ۲۱)

طالب علاوه بر مفاخرات پراکنده در قصاید، غزلیات، مثنوی‌ها و رباعی‌ها، سه قصیده نیز به طور ویژه در مفاخره دارد که در صفحات ۱۶، ۴۱ و ۵۷ دیوان آمده است و بزرگ‌ترین قصیده‌ی وی با ۱۵۸ بیت به تمامی در مفاخره و خودستایی است. دلایل فخر و خودستایی طالب در چند نکته جمع است که شاید نخستین آن، شهرت زودرس طالب باشد. این شاعر در حالی که، پیش از چهل سالگی، در گذشته است، به مقام ملک الشعراپی هم دست یافته.

۱۰۹ _____ بررسی گونه‌های فخر در دیوان طالب آملی

نکته‌ی قابل ذکر دیگر در این باره آن‌که طالب به دو شاعر پیش از خود، یعنی عرفی شیرازی و خاقانی شروانی بیش از دیگران علاقه نشان می‌دهد و علاوه بر ستایش آن دو، در مقام هم‌سانی و تعریض با آنان مجادله دارد. با دقت در احوال این دو شاعر، آنان را در مفاخره و نازش به خود، سرآمد می‌بینیم و علت تعلق خاطر طالب به ایشان، از روی هم‌زادپنداری و آینه‌داری است. همه‌ی این دقیقه‌ها نشان می‌دهد که صفت و صنعت مفاخره از نکته‌های قابل تأمل و شایسته‌ی تحقیق در دیوان طالب آملی است؛ کاری که اینک در مقاله‌ی حاضر اتفاق افتاده است.

«سال مرگ طالب را تذکره‌نویسان با اختلاف ۱۰۳۵، ۱۰۳۶ و ۱۰۴۰ ضبط کرده‌اند و از همه به درستی نزدیک‌تر، همان سال ۱۰۳۶ هجری قمری است. جسم طالب به روایتی در فتح‌پور، یکی از شهرهای هند که گویا طالب در آنجا آب و ملکی داشته، آرام گرفته است.» (قنبری، ۱۳۸۳: ۱۲۵)

۶. گونه‌های فخر در دیوان طالب آملی

با درنگ در دیوان طالب آملی، مایه‌هایی از خودستایی و برتری‌جویی را می‌توان دریافت. انعکاس این مضامین، شعر شاعرانی نظیر خاقانی و عرفی را فریاد می‌آورد که از قضا طالب با این دو شاعر، مفاخره‌ی نمایانی دارد. فخر در دیوان طالب نظیر اغلب شاعران، چنان‌که خود گوید:

هزار نغمه‌ی فخریه بر لبم گره است کز آن یکی نتوانم ز شرم بیرون داد
(دیوان، ۲۱)

گونه‌های متعددی دارد که ما در این مقاله آن‌ها را در ده گروه، جمع آورده‌ایم.

۱. ۶. فخر به شعر یا سخن‌ستایی

طالب همه بر شعر تر خویش کند ناز چون خضر که نازش همه بر آب حیات است
(دیوان، ۳۴۰)

وقتی شخصیت مورد مطالعه، «شاعر» است و تمام دست‌آبزار وجود این شاعر هم، شعر اوست، طبیعی و بدیهی است که پر بسامدترین گونه‌ی فخر در شعر وی، سخن‌ستایی باشد. علاوه بر تعلق خاطر و فرزندخواندگی که میان شاعر و شعرش وجود دارد، هنر شاعر و بلکه گوهر وجود او نیز در این کلمات منظوم ریخته شده

است. بنابراین طبیعی است که شاعر این گوهر جان پیوند را بستاید و بدان فخر کند و ظریف‌ترین تعبیر را درباره‌ی آن به کار ببرد. خاصه آن‌که شاعر با عرضه‌ی این متاع، علاوه بر دریافت پاداش و روزی معاش، پایگاه و جایگاه اجتماعی نیز می‌یابد.

فخر طالب به شعرش، از مرتبه‌ی خاکیان گذشته و به افلاکیان رسیده است که دهان گردید یک‌سر قدسیان را پرگهر طالب که بر نظم من افشانند گوهرهای تحسین را (همان، ۲۵۵)

به نقش کلک تو محوند قدسیان طالب چکیده‌ی گهر است این که زاده‌ی قلم است (همان، ۲۶۶)

همچنان این مفاخره با بهشتیان است که

بلبل دستان‌سرای گلشن جنت کجاست؟ تا صریر خامه‌ام بیند ننازد بر صفریر (همان، ۴۱)

بلندترین قصیده‌ی دیوان طالب، شامل ۱۵۸ بیت، در حسب حال و مفاخره‌ی شعر و شاعری سروده شده است:

سخن نکهت گل دهد در ضمیرم قلم بانگ بلبل کند در بنانم
چکد نیشکروار شهد معانی ز مهر سر حقه‌ی استخوانم
ز بس کز سخن گشته‌ام محو لذت غذا طعم معنی دهد در دهانم . . . (همان، ۵۸)

طالب همچنین نازشی بر فراوانی ابیات خود و سرشاری ذوق سرودن دارد: آن مایه گوهر است مرا در سحاب نظم کز حل آن بنالد صد بحر اخضری! (همان، ۱۰۸)

شاعر که خامه‌ی قلم از مژگان غزالان تراشیده، شعری عالی رقم زده است: ز مژگان غزالان خامه‌ها سر کرده‌ای طالب رقم زن بر بیاض دیده این اشعار عالی را

نازش‌های دیگر شاعر را به شعر و سخنش می‌توان در این شماره ابیات از دیوانش یافت: بیت ۱۸۰ تا ۱۹۲، ۳۲۶، ۴۶۸۲، ۵۲۷۱، ۴۰۷۹، ۵۵۹، ۸۸۱، ۸۹۵، ۳۰۷۹، ۴۲۴۶ و ...

۲.۶. دلایل فخر به شعر

دلایل تفاخر طالب آملی بر شعرش شاید این دقیقه‌ها باشد:

۶.۲.۱. طالب مدعی است که طرز تازه آورده است

- به طرز نغمه‌ی خود گو مثال بلبل مست که هست این روش تازه آفریده‌ی ما
(قنبری، ۱۳۸۳: ۵۱)
- طالب عندلیب زمزمه‌ایم روش تازه آفریده‌ی ماست
(همان، ۵۱)
- به نظم کشور دل‌ها گرفته‌ای طالب فدای طرز خوشتر گردم این چه تقریر است!
(همان، ۵۱)
- طالب از هر روشی شیوه‌ی ما تازه‌تر است روش ماست کز آن تازه‌تری نیست پدید
(همان، ۵۴)

محمدطاهر نصرآبادی، صاحب تذکره‌ی مشهور، طالب آملی را صاحب طرز تازه و بدیع معرفی کرده است: «گلشن طبعش از شمیم فیض الهی تازه و عندلیب خاطرش بر شاخسار تازه‌گویی بلند آوازه.» (نصرآبادی، ج ۱، ۱۳۷۸: ۳۲۲)

۶.۲.۲. طالب آملی شعر خود را نتیجه‌ی الهام و وارد قلبی می‌داند

- نظم رنگ‌آمیز طالب را خرد چون دید گفت نقشند این سخن بی نشئه‌ی الهام نیست
(دیوان، ۳۰۹)
- هرچه هوشم به گوش می‌گوید از زبان سروس می‌گوید
(قنبری، ۱۳۸۳: ۵۲)
- شعرم نه شعر، بل همگی وحی معنوی است کز اوج عرش، تافته تا مرکز دلم
(همان، ۵۳)

۶.۲.۳. مدعی است که دیگر شاعران از او تعلیم می‌گیرند

- ز مرغان چمن طالب نواسنجی نمی‌بینم که طرز نغمه یاد از بلبل آمل نمی‌گیرد
(دیوان، ۴۹۷)
- نمی‌دانم چه آیین است طرز دلفریب من که هشیاران از آن تعلیم می‌گیرند و مستان هم!
(همان، ۷۵۰)

۶.۲.۴. شعر طالب ستوده‌ی دیگران است

- هرکه چون صائب به طرز تازه دیرین آشناست دم به ذوق عندلیب باغ آمل می‌زند
(قنبری، ۱۳۸۳: ۷۲)
- به طرز تازه قسم یاد می‌کنم صائب که جای طالب آمل در اصفهان پیدا است
(صائب، ۱۳۷۴: ۲۹)

۶.۲.۵. شعر طالب پرمغز و با صداقت همراه است

به هر طریق رفیقان موافقند به من که اختلاف میان دل و زبانم نیست
چو تاجر غنی آسوده‌ام به هر بازار چرا که نیست متاعی که در دکانم نیست
(دیوان، ۳۲۹)

۶.۳. فخر به شاعری

فخرالشعراء طالب شاداب ضمیرم کاوازه‌ی نطقم گهر گوش بلاد است
(همان، ۹)

در روزگار گذشته شاعری پیشه‌ای شایسته و ارجمند به حساب می‌آمده است. تکریم صدور و بزرگان و اعزاز خلق بهره‌ی اندک این شغل به ظاهر بی‌زحمت بوده است که جاودانگی نام و نشان شاعر را رقم می‌زده است و طالب نیز با دریافتی دقیق این موهبت الهی را پاس می‌دارد و بدان می‌نازد. باز باید گفت که فخر بر شاعری و فراوانی آن در دیوان شاعران موضوعیت دارد، چرا که بدیهی است مرد سخنور سبب عزت، شوکت و مکنت خود را که همانا شاعری باشد، به مفاخره بستاید.

طالب آملی در راه افتخار به شاعری، شاعر بودن را موجب و موجد فخری می‌داند که اگر زاغ اگر صعوه‌ی ناتوانم همین بس که در جرگه‌ی بلبلانم
(دیوان، ۵۷)

قدس‌مآبی همچنان که فخر شعری طالب بود، فخر شاعری وی نیز هست، یعنی شاعر ما خود را طوطی شیرین نطق قدس می‌داند:
منم آن طوطی قدسی که ز شیرینی نطق تنگ‌های شکریم تعبیه در منقار است
(همان، ۲۶۵)

او چنان در شاعری خود را باور دارد که فراتر از این هنر، به دستکار ساحری رسیده است:

بدین شوخ طبعی، بدین تازه‌گویی زهی خجلت شاعران زمانم!
ولی شکر کز امتیاز طبیعت نه از شاعران بلکه از ساحرانم
معلی کلام و مصفا ضمیرم ملمع بیان و مرصع زبانم
(همان، ۵۹)

ظاهر آن است که بر تختگاه سخن و فصاحت، کسی نیز هم‌نشین شاعر آمل نیست: جز تو بر مسند فصاحت کیست که به سر کج نهد کلاه سخن

نیست ممکن که در مجالس نطق جز تو بر کس فتد نگاه سخن!
تویی امروز سیدالفصحاء شه‌نشین از تو پیشگاه سخن
(همان، ۸۴)

و حاصل آفرینش نظم و نثر نیز در دفتر شعر این شاعر، جمع است که او شمع
فروزان متأخران است:

طالب منم که حاصل انشای نظم و نثر تفسیر آیتی است ز دیوان کاملم
آن شاعرم که در رقم‌افشانی خیال مغز خرد فرو چکد از خامه‌ی دلم
(همان، ۱۳۹)

آنم که به قالب سخن جان زمن است گلزار بیان پر گل و ریحان ز من است
آرایش طبع تازه‌گویان ز من است شمع متأخران فروزان ز من است
(همان، ۹۱۲)

پیداست که در ابیات زیادی فخر بر شاعری از طالب آملی دیده می‌شود که از
آن جمله است ابیات ۴۰۷۱، ۴۴۱۱، ۴۴۲۸، ۴۴۲۹، ۲۲۱۸ و ...

۴.۶. دلایل فخر بر شاعری

۴.۶.۱. **مقام ملک الشعرائی:** می‌دانیم که طالب آملی در عین جوانی و با وجود شاعران
فراوان در دربار، به مقام ملک‌الشعرائی دست یافت. جهانگیر خود در توزک نوشته است:
در این تاریخ (۱۰۲۸) طالب آملی به خطاب ملک‌الشعرائی خلعت امتیاز پوشید. «(دیوان،
سی و پنج) پیداست که شکوه و جاه و جلال مقام ملک‌الشعرائی و قرب و منزلت پیوند
با دربار، همه از موهبت و تربیت شاعری برخاسته است و جا دارد که شاعر برخوردار،
بر رتبه‌ی شاعری خود فخر کند.

۴.۶.۲. **طعن و رد معاندان:** عرصه‌ی هنر و شعر و شاعری در عصر طالب، معرض
رقابت و برتری‌جویی است. در این میان، کسی که مقام ملک‌الشعرائی دارد بیش از
هرکس دیگر در محل خطر و فروغلتیدن است. فخر بر شاعری در این جایگاه به میزان
قابل توجهی به معنی ناشاعری حریفان است و در حقیقت تأکید بر شاعری به قصد
طعن و رد معاندان و رقیبان صورت می‌گیرد:

معاندان که مرا دلخراش انفاسند به لفظ ناس، به معنی تمام نسناسند
به اطلس سخنم دست رد نهند و سزد که این خران همه سوداگران کرباسند

تمام دیونژادند و من عزایم‌خوان از آن چو سایه‌ی من بنگرند بهراسند
(گودرزی، ۱۳۸۲: ۱۹۶)

۶.۴.۳. **جامعیت دانش شاعری:** دلیل دیگر فخر بر شاعری، تعبیه‌ی چند علم در هنر سخن‌دانی است. شاعر علاوه بر فن شاعری و علوم مرتبط با آن نظیر معانی، بیان، عروض، قافیه و بدیع، به زبان‌دانی، لغت‌شناسی، حکمت، نجوم، طب و سایر علوم متداول عصر نیز نیاز دارد تا علاوه بر کاربست در شعر خود، شعر پیشینیان را نیز به خوبی دریابد. بنابراین، این مایه وقوف و آگاهی، موجب نازش شاعر به این هنر می‌شود. منوچهری می‌گوید:

حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین داد مظلومان بده ای عز میرمؤمنین
من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو توندانی دال و ذال و راء و زاء و سین و شین
(منوچهری، ۱۳۷۵: ۹۱)

طالب آملی نیز با آن‌که از شهرت و ژرفای سخنش، وقوف و دانش اندوزی چندان بر نمی‌آید، در هیأت مفاخره، چنین ادعایی دارد:

پا بر دومین پایه‌ی اوج عشراتم وینک عدد فنم از آلف زیاد است
بر هندسه و منطق و بر هیأت و حکمت دستی است مرا کش ید بیضا ز عباد است
(دیوان، ۱۰)

۶.۵. **فخر به هنرمندی**

چندان‌که مرا حسن هنر جلوه فروش است اوراد فلک نغمه‌ی چشمت مرصاد است
(همان، ۲۹۰)

علاوه بر صنعت شعر، طالب آملی خود را شاعری خوش‌نویس هم معرفی می‌کند. اصرار و تکرار شاعر بر این موضوع، جدیت وی را در این هنر نشان می‌دهد و خواننده‌ی *دیوان* وی باور می‌کند که این ادعا از نوع ژاژخایی شاعرانه نیست.

«طالب درباره‌ی حسن خط خود بارها داد سخن داده و معاصران وی نیز در این باره اتفاق نظر دارند. تقی‌الدین اوحدی، صاحب *عرفات عاشقین* که با طالب آشنایی نزدیک داشته، می‌نویسد: با آن‌که در عنفوان شباب بود و بر صفحه‌ی عذار خطی نداشت، رقم خط و نظم دلپذیرش چون زلف دلبران صید قلوب می‌کرد. شیرعلی‌خان لودی، مؤلف *مرآت‌الخیال* نیز می‌گوید: در اکثر فنون هنرمندی دستگاهی داشت و خط خوب می‌نوشت...» (گودرزی، ۱۳۸۲: ۱۶)

طالب در شعری که وصف کاخ بکتاش‌خان، حاکم مرو، کرده است، به خوش‌نویسی خود و استفاده از خط وی در نگاره‌های ایوان آن کاخ اشاره دارد:

ایوان رفیعی که به چرخش سر و کار است چون خلوت عیسی همه خورشیدنگار است
نقصی نتوان یافت در او جز که کتیبه‌ش رشح قلم طالب اندیشه نگار است!

(همان، ۳۹)

از این‌که در دیوان طالب، غزلی با ردیف «خط» آمده است، فخر و استعداد شاعر، هر دو نشان داده می‌شود:

تا بر صحایف از قلم صنع زاد خط یک صفحه را به حسن خطت رو نداد خط

(دیوان، ۶۴۵)

نازش طالب بر خط خوشش در این ابیات پیدا است که در سلسله‌ی وصف خط این بس که ز کلکم
کلکم چو ز خط عقد نگار آید گویی هر نقطه سویدای دل اهل سواد است
گوهرکده‌ها در دل تاریک ممداد است!

(همان، ۱۰)

بر بیاض صفحه از فیض بنام می‌برد کلک مشکین رشحه ناموس سیاه ابر مطیر

(همان، ۴۱)

همچنین تفاخر طالب به خط را می‌توان در شماره ابیات ۱۸۷، ۳۰۷۹، ۴۲۴۶ دیوان دید. همان‌گونه که اشاره شد یکی از هنرهای طالب که بدان نازیده، آواز و صدای خوش است که

صفریم قدسیان را دلنشین است فغانم را اثر در آستین است
درآیم چون به باغ عرش خاموش رود صد عندلیب قدسی از هوش
و گر دستی ز نم بر شاخ آواز ملایک را کنم یک‌سر سرانداز
من آن نو بلبل طوطی‌مقالم که بر لب خون شکر شد حالالم
ولی در عهد من شکر نخایند همه زهر از لب حنظل ربایند

(دیوان، ۱۹۶)

طالب چنان که در بیت‌های پیشین گذشت عدد هنر خود را آلف می‌داند، فقط از بخت ناسازگار گله دارد که

از هنر چندان که خواهی جمع دارم در بساط لیک بختم زان میان گاهی پریشانی کند
تازه باد این گلشن خوش‌نکته اندیشه‌ام کز نسیمش جیب صد گلخن گل افشانی کند

(همان، ۱۷)

در بیت زیر نیز طالب، علاوه بر خوش‌نویسی به هنرهای دیگر خود اشاره دارد:

کیست کش خارد سرچندین مهمات خطیر (همان، ۴۳)	غیر کلکم گوهر انگشت دارد صد هنر
خونم ز چکیده‌های داغ هنر است تا ریشه درختان سخن بارور است (همان، ۹۰۳)	طالب منم آن که خاکم آب گهر است آن جنت پرنعیم فیضم که مرا
آخر نه جماد است، چه نازم به جماد با رایحه مشک چین ستودن به سواد (همان، ۹۳۱)	گیرم همه عقد گهر از کلکم زاد با شعر و به خط ستایشم دانی چیست

۶.۶. دلایل فخر به هنرمندی

۶.۶.۱. استظهار شاعر: اما نازش شاعر به هنرمندی و هنرهای مختلف که از اغراق خالی نیست، بیش از آن که واقعیت داشته باشد، کارکردهایی دارد که نخستین آن، وزانت دادن به شخصیت شاعر است؛ چنان که می‌دانیم مفاخره در بن‌مایه به ادبیات حماسی تعلق دارد و یکی از کارکردهای حماسه و رجز، استظهار است. (کافی، ۱۲۷:۱۳۸۱) شاعری که در غربت سر سربلندی می‌جوید و در عرصه‌ی رقابت فشرده قرار دارد، باید با نوعی اعتماد به نفس در این معرض درآید و این تفاخر او را قوی دل و پشتگرم می‌سازد. حال اگر این تفاخر با واقعیت و حقیقت همراه باشد، چنان که برای طالب آملی در موضع خوشنویسی چنین است، تأثیر بیشتری دارد.

۶.۶.۲. ارباب رقبا: همان‌گونه که اشاره شد عرصه‌ی تنگ رقابت سبب می‌شود تا شاعر برای ترساندن و راندن رقبا به تفاخر مبالغه‌آمیز دست بزند و در این میان، ادعا بر چیزی غیر از هنر شاعری توانایی بیشتر دارد و بدین وسیله بسیاری از رقبا که تنها به هنر شاعری آراسته‌اند، از میدان رقابت باز می‌مانند.

۶.۶.۳. جلب نظر ممدوح: وقتی طالب کتیبه‌ی نقش‌نمای سردر کاخ بکتاش را با خط خوش خویش می‌نویسد، البته در چشم امیر مرو عزیزتر خواهد نمود و اگر چنان باشد که هنرمند هر جا که رود قدر بیند و بر صدر نشیند، چون چندین هنر داشته باشد، بی‌شک در مرتبه‌ای بالاتر قرار می‌گیرد و تفاخر به هنرهای مختلف به قصد جلب نظر ممدوح و یافتن مرتبه‌ی بالاتر صورت می‌گیرد. چنین است که طالب آملی در قصیده‌ای به قصد جلب نظر ممدوح به هنر خود و البته التفات و هنرشناسی پادشاه هردو اشاره دارد:

منم یگانه‌ی آفاق در فنون هنر به اجتماع خواص و به اتفاق عوام
دم از هنر نزنم اهل عزتم آخر مرا به دانه‌ی عزت توان کشید به دام
توقدردانی و عزت فزای طالب را که هست قابل اعزاز و لایق اکرام
(دیوان، ۶۹)

۶.۷. فخر به فضایل اخلاقی

خلقیات پسندیده، ستوده‌اند؛ آدمیان حتی اگر خود عامل نباشند و حتی اگر درست برعکس یک سنجیه‌ی اخلاقی عمل کنند، باز آن خوی پسندیده را دوست می‌دارند و عامل به آن را می‌ستایند. بنابراین تحسین فضایل اخلاقی امری فطری می‌نماید و افتخار به داشتن این فضیلت‌ها بدیهی است. اما فخر بر فضایل اخلاقی هم صفت‌های متعددی را دربرمی‌گیرد و هم دلایل متعدد و کارکردهای متنوع دارد. در دیوان طالب آملی نیز این مفاخره حضور قابل توجهی دارد. طالب بر همت عالی خود فخر می‌کند؛ صبوری، آزادگی و صفای ضمیر خویش را می‌ستاید. او عالم علم مهربانی است و رفق، آمیزگاری و پرهیز از کینه‌ورزی را از صفات بارز خود برمی‌شمرد.

۶.۷.۱. فخر به همت عالی و طبع بلند: طالب مکرر در اشعار خود از همت عالی و طبع بلند دم می‌زند و در این میان شاعران دون همت را سرزنش می‌کند:

می‌بود افعی قلمم ازدهای گنج گر شاعرانه مدح و ثنا می‌فروختم
فرزانه صاحباً منم آن کز غرور طبع چین جبین به اهل سخا می‌فروختم
کج می‌نهاد چون سر طبعم کلاه فقر وارسنگی به ارض و سما می‌فروختم
بودم اگرچه از شعرا لیک از سلوک شأن نجابت امرا می‌فروختم
(دیوان، ۱۴۲)

چین جبین در شعر طالب، غالباً از استغنا ظاهر می‌شود:

چار موج قلزم ادوار نارد در نظر چین استغنا زند چون همت من بر جبین
(همان، ۷۷)

مهم در نظرگاه شاعر ما داشتن همت است،

چه شد گر ذره‌ام چون شهسوار همتی دارم که با خورشید خاور ننگ دارد هم‌عنانی را
(همان، ۲۳۲)

خضر همت طلبد از دل آواری ما مهر دریوزه کند نور ز سیاره‌ی ما
(همان: ۲۲۰)

طالب در ادعای همت عالی چنان است

که گر دهر یک دانه یاقوت گردد
در او بینم از چشم بی‌اعتباری
(همان، ۱۵۴)

۶. ۷. ۲. فخر به آزادگی

ز آزادگانم تعلق نـدانم
ز پیوند آزادگی نگسلم دل
مرا نیست با اهل این شیوه‌کاری
که هم‌زاد عهد من است استواری
(دیوان، ۱۵۲)

آنم که غم جهان ندارم
من تازه گل بهار قدسم
دل‌بستگی به جان ندارم
بویی زین بوستان ندارم
(همان، ۱۵۹)

۶. ۷. ۳. فخر به صبوری

عشقم چو عنان دهد دل آشوبی را
صبرم چو زند بر در سیل آشامی
آتش زند اضطراب یعقوبی را
خس پوش کند شهرت ایوبی را
(همان، ۹۰۰)

تمام آتشم لیک بس خاکسارم
ز جا در نیایم به هر شعله چون خس
که دیده است آتش بدین خاکساری
که می‌چربدم صبر بر بی‌قراری
به من باد ارزانی این بردباری
تحمّل کند صد جفای چنین را
(همان، ۱۵۵)

۶. ۷. ۴. فخر به صفای ضمیر

آنم که ضمیرم به صفا پاک‌نژاد است
به میدان دعوای روشن‌ضمیری
چون باد مسیحم نفسی پاک نهاد است
سر صبح بازی کند با سنانم
(دیوان، ۹)

۶. ۷. ۵. فخر به حلال‌خوری

دهن به هیچ حرامی نشد دلیر مرا
به غیر خون که حلال است همچو شیر مرا
(همان، ۲۴۹)

اما دو گونه از فضایل اخلاقی در شعر طالب آملی با فراوانی چشم‌گیری همراه است که بدین علت جای درنگ بیش‌تر دارد. این دوگونه عبارت است از فخر بر فقر و عرفان و فخر بر خوش‌مشری و مشرب‌عام.

۶.۷.۶. **فخر بر فقر و مشرب عرفانی:** طرز هندی چندان با عرفان پیوندی ندارد و روزگار هم روزگار اهل معنا نیست و شاعرانی نظیر غنی کشمیری، غالب دهلوی و بیش از همه بیدل عظیم آبادی از عرفان‌گرایان این طرز به شمار می‌روند. بنابراین توقع تفکر عرفانی از طالب نیست. با این حال رفتارها و اشاره‌هایی از این نوع دارد.

«طالب اشعار عرفانی فراوانی داشته و به پیشوایان متصوفه‌ی معاصر خود مانند شاه ابوالمعالی لاهوری و شاه شمس‌الدین قادری (متوفی ۱۰۲۱)، ارادت می‌ورزید.» (گودرزی، ۱۳۸۲: ۱۸۶) اما التفات طالب آملی به فقر از دو منظر فقر در مقابل غنا و استغنا و فقر به عنوان یک اصطلاح عرفانی یا لااقل صوفیانه است.

در سر هوس افسر جمشید نداریم ارزانی ما باد کلاه نمند ما
(دیوان، ۲۲۵)

تهی برون شدم از گلستان خرم دهر نه گل به جیب هوس آمد و نه خار مرا
(همان، ۲۳۱)

چون ننازیم که یک عمر گل همت را گلبنی کرده کله‌گوشه‌ی درویشی ما
(همان، ۲۳۲)

به خاک فقر نه آن ریشه کرده‌ام محکم که سیل جاه تواند ز جای کند مرا
(همان، ۲۵۸)

ما که از دیده‌ی تجرید به ظاهر نگریم پوست بر پیکر ما خلعت سرتاپایی است
(همان، ۲۶۳)

گاهی به صراحت ادعای عارف مرا می‌از طالب دیده می‌شود که

آن عارفم که در حرم‌افروزی ضمیر مزگان چشم عقل بود شمع محفلم
(همان، ۱۳۹)

و اگر «گفت و گو آیین درویشی نباشد»، این بیت طالب که بسیار زیباست، چنین رعایتی دارد:

لب از گفتن چنان بستم گه گویی دهان بر چهره زخمی بود و به شد
(گودرزی، ۱۳۸۲: ۲۳۷)

۶.۷.۷. **فخر به رفق و وسعت مشرب:** با همه‌ی داعیه‌ی خودستایی که در طالب آملی وجود دارد و او را در ردیف شاعرانی نظیر خاقانی و عرفی قرار می‌دهد، او پیوسته از رفق و مهربانی و مشرب باز، دم می‌زند و اتفاقاً یکی دو غزل مشهور او نیز با این بن‌مایه پرداخته شده‌اند. همچنین وجود غزلی با ردیف «مشرب» (دیوان، ۲۵۸) در دیوان

وی، تأیید و تأکید همین نکته است. باید دانست که آمیزگاری و وسعت مشرب در پیوند با مسلک فقر و بلکه زاده‌ی تفکر صوفیانه و توجه به رحمت عام است. نیز در شاعران شیوه‌ی هندی، موضوع مشرب به شدت مورد توجه است که حضور در سرزمین فرقه‌ها و اندیشه‌های متفاوت شاید دلیل چنین عقیده‌ای باشد.

اما طالب، مشرب را بهین میوه‌ی فخر خود می‌داند:

نه بر علم نازم چو طالب نه شعر بهین میوه‌ام وسعت مشرب است
(گودرزی، ۱۳۸۲: ۱۵۶)

رفق و مهربانی طالب تا آن‌جاست که با همه‌ی فخر بر شعر و خط خوش، در یکی از مثنوی‌ها، ضمن رد دل‌بستگی به شعر و خط خویش چنین می‌سراید:

گل روی سبب اشعار دارم ولی شعری که خود زان عار دارم
گهی نیزم اگر باشد دماغی گذارم بر ورق پای کلاغی
ولی علمی بود در دل نهانم که باشد پاره‌ای نازش بدانم
کدامین علم؟ علم مهربانی که نبود قیل آن قال زبانی
مرا آینه‌ی دل صاف چهر است در او عکسی که افتد عکس مهر است
(همان، ۴۹)

«در قلمرو عقاید انسانی و معرفتی، همه‌ی تعلیمات و آموزه‌های طالب به مهر و محبت ختم می‌شود.» (قنبری، ۱۳۸۳: ۶۸) و شاید این ابیات تأیید دقیقه‌ی بالا باشد که دشنام خلق را ندهم جز دعا جواب ابرم که تلخ گیرم و شیرین عوض دهم (دیوان، شصت و دو)

خاکم خمیرمایه‌ی مهر و محبت است هان ای صبا ببر به سر کوی او مرا!
(قنبری، ۱۳۸۳: ۶۸)

۶. ۸. دلایل فخر به فضایل اخلاقی

۶. ۸. ۱. متفاوت نمودن: شاعری در دوره‌های پیشین، پیشه‌ی تعداد قابل توجهی از اهل ادب بوده است و در این راه به هر وسیله‌ای تلاش می‌کردند تا حس کرامت ممدوح را به قصد دریافت صله برانگیزند. شاعران طماع در این مسابقه، گوی از دست یک‌دیگر می‌ربودند، اما طالب تأکید می‌کند که به قصد دریافت صله، شعر نمی‌گوید و این را درست در مدحیه‌ی ممدوح جای می‌دهد و از خود همت عالی و طبع بلند بروز می‌دهد. طبعاً با آن خیل آزمند، چنین بیانی، چهره‌ای متفاوت از شاعر نشان می‌دهد.

بودم اگرچه از شعرا لیک از سلوک شأن نجابت امرا می فروختم
(دیوان، ۱۴۲)

از غنی رسم هست خوش آیند ولی همت از مردم محتاج خوش آیندتر است
(گودرزی، ۱۳۸۲: ۱۵۵)

به درد طمع دردمندم، ولیکم ز پهلوی دل اخذ و جر می‌کنم
کف همتم سیلی نفرتی است که چون سکه در کار زر می‌کنم
(دیوان، ۷۱)

۶. ۸. ۲. الزام محیط: چنان‌که اشاره شد محیط پرورش شاعران سبک هندی، به ویژه کسانی که در شبه قاره حضور داشتند، آنان را به وسعت مشرب تشویق یا حتی مجبور کرده است. وقتی شاعر مغروری نظیر عرفی شیرازی گوید:

چنان بانیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند،

پیداست که محیط تا چه اندازه شاعران را به رفق و وسعت مشرب و داشته است. و از همین گونه است، مصرع صائب که «پوشیدن چشم است ز دشمن سپر ما!» (صائب، ۱۳۷۲: ۶) پس دلیل این همه رفق و مدارا بر وسعت مشرب و ویژگی‌های اخلاقی در پیوند با آن به خاطر حضور در سرزمین مذاهب و باورهاست. گونه‌گونی مذاهب در هند آمیزگاری را ضرورت داده است.

مرا شکوه از خویش زبید نه غیر ستم بر قضا و قدر می‌کنم
بدین پنجه‌ی روبهی سال‌هاست که پرخاش با شیر نر می‌کنم
هوایی مرا در سر از مشرب است که پیوند با شیشه‌گر می‌کنم
(دیوان، ۷۱)

۶. ۹. فخر به وقوف و استعداد

از مهم‌ترین دست‌مایه‌های خودستایی، وقوف و آگاهی به علوم مختلف است. شاعر آن‌گاه که خود را در جوش استعداد می‌بیند، فخر به آگاهی بر دانش‌های متعدد می‌کند. طالب که در خانواده‌ای اهل معرفت به دنیا آمده است و همراه خود در هند، همشیره‌ای پزشک و حکیم دارد، بی‌شک از برخی دانش‌ها سررشته دارد، اگرچه به میزان آن‌چه مفاخره کرده است، نباشد. به دلالت ادوارد براون، طالب به هیچ وجه خفص جناح نمی‌کرد و مدعی بود که قبل از بیست سالگی هفت علم را به خوبی آموخته است.

(براون (E. G. Browne)، ۱۳۶۴، ج ۴: ۱۹۱)

۶. ۹. ۱. **فخر به علم و آگاهی:** ارباب تذکره و از آن جمله ملک‌شاه حسین سیستانی به بهره‌وری طالب از علوم مختلف اشاره کرده‌اند که «مولانا طالب آملی از غایت علو ادراک و سمو فهم و فراست، دست تصرف به اکثر علوم و فنون زده، بهره‌ی کلی از علوم رسمیه حاصل نموده.» (قنبری، ۱۳۸۳: ۱۱۳)

پا بر دومین پایه‌ی اوج عشراتم	وینک عدد فنم از آلف زیاد است
بر هندسه و منطق و بر هیأت و حکمت	دستی است مرا کش ید بیضا ز عباد است
تیر حکمی چون به کمان آرم اول	بر طبع فلاطون الهیم گشاد است
با هیأتیانم چه کشاکش که به چینم	اقلیدس شان عامی نشنیده سواد است
آن گلبنم القصه که از هر گل شاداب	عطری دگرم در شکن طره‌ی باد است

(گودرزی، ۱۳۸۲: ۲۴۳)

از این که طالب بیش‌تر به صورت کلی خود را علامه‌ی دهر می‌داند، برمی‌آید که میزان قابل توجهی از این فخرها، از مبالغه و اغراق مایه می‌گیرد:

به هر علم علامه‌ی روزگارم	ولسی از رسوم جهان سخت عاری
---------------------------	----------------------------

(دیوان، ۱۵۴)

«شفا» نسخه‌ای از اشارات کلکم	«اشارات» رمزی ز سر بیانم
------------------------------	--------------------------

(همان، ۵۹)

بر من کنون که حکمت یونان مسلم است	خندد به لا تسلّم اعدا دلایلم
-----------------------------------	------------------------------

(همان، ۱۴۰)

۶. ۹. ۲. **فخر به حکمت، خرد و فکر:** طالب در خرد و عقل خود را پیر کار می‌داند که در این راه پیشکارانی چون زاهد و برهمن دارد، نیز وی خود را دمی از فکر آسوده نمی‌بیند:

چه زاهد و چه برهمن ز من برند ارشاد	بهر دو شیوه خرد کرد پیر کار مرا
------------------------------------	---------------------------------

(همان، ۲۳۰)

آنم که نیارم دمی از فکر نشست	لختی به عروسان مجازی پیوست
------------------------------	----------------------------

(همان، ۹۰۷)

آنم که به حسن بکر فکرم طاق است	این زمزمه بی‌شائبه و اغراق است
آن‌کس که مرا دارد اگر بشناسد	فارغ ز کتابخانه‌ی آفاق است

(همان، ۹۱۸)

زنجیر جنون به پای دارم اما	چشم خردم حلقه‌ی زنجیر بود
----------------------------	---------------------------

(همان، ۹۲۱)

مسیحانفس طالب نکته سنجم که نبود قسم عقل را جز به جانم
(قنبری، ۱۳۸۳: ۷۵)

۶. ۹. ۳. فخر به استعداد و درک بالا:

آن رازها که در کتب غیب ثبت نیست من در خطوط جبهه‌ی ادراک دیده‌ام
(دیوان، ۱۳۹)

من آن مجسم فیضم که بی‌تأمل و غور توان در آب و گل‌م دید جوش استعداد
(همان، ۲۱)

۶. ۹. ۴. فخر به زبان دانی: طالب در قصیده‌ای که از ابتدا تا انتها مفاخرت‌های میان

تهی در آن موج می‌زند، خود را دانای زبان‌های عبری، یونانی و تازی معرفی می‌کند:

به عبری و یونانی و تازی او را ستایش کند مغز در استخوانم
بدین شوخ‌طبعی بدین تازه‌گویی زهی خجلت شاعران زمانم
(همان، ۵۸)

گفتنی است که عربی‌دانی طالب در دیوان بیست و چند هزار بیتی او منجر به یکی دو بیت عربی است و از عبری و یونانی هم جز نام، نشانی نیست.

۶. ۱۰. ۱. دلایل فخر بر وقوف و استعداد

۶. ۱۰. ۱. الزام شاعری: یکی از عناصر اصلی شعر در کنار زبان، خیال، عاطفه و احساس، اندیشه است که محتوا و پیام شعر از آن مایه می‌گیرد؛ بی‌شک پروردگی جان شاعر از علوم و دانش‌های مختلف، شعرش را عمیق و متین می‌سازد. بدین سبب طالب نیز نظیر سلف خود، بر وقوف، دانش‌افروختگی، درک بالا و جوش استعداد خود می‌نازد تا بدین وسیله شعر خود را عمیق و اندیشه‌ورز نشان دهد.

۶. ۱۰. ۲. احراز هویت متفاوت؛ شأن شاعری اگرچه جایگاه والایی در دربار به نظر می‌رسید، اما فراوانی تعداد آن‌ها، این شکوه را تقسیم و توزیع می‌کرد؛ حال آن‌که شاعر حکیم و دانشمند، مرتبه‌ای فراتر می‌یافت. و بدین جهت به هویتی فراتر از شأن شاعری می‌رسید. طالب که از خانواده‌ای روستایی اما اهل علم برخاسته بود، این فخر را حق خود می‌دانست و با ادعا در دانایی و استعداد، احراز هویت متفاوت را طلب می‌کرد.

۶. ۱۱. برتری جویی

از نظر ژرف‌ساخت و بافت کلام و لحن، فخر یا مفاخره در نوع ادبیات حماسی قرار دارد (شمیسا، ۱۳۸۷) و یکی از کارکردهای حماسه، برتری‌جویی است تا شاعر در میدان تنگ رقابت سری برآورد و با پشت سر گذاشتن رقبا به چشم بیاید. این برتری‌جویی از تفاخر بر همتایان شروع می‌شود و تا ادعای بی‌همتایی ادامه دارد.

۶. ۱۱. ۱. **تفاخر بر همتایان:** طالب با شاعران سلف و معاصر، خود را می‌سنجد و در نهایت برتر از دیگران قرار می‌گیرد! در این میان دو شاعر مشهور مفاخره، یعنی خاقانی شروانی و عرفی شیرازی را بیش از دیگران در نظر دارد:

امتیازی نیست ورنه انگبین فکر من زهرها در کام شکرریز شروانی کند

(دیوان، ۱۶)

طالب جادو خیالم کز مقالات فصیح رشک خاقانی است بر من، چون بر او رشک ائیر

انوری گر مرد میدان من استی حاضرم ور ظهیر فاریاب اینک من و اینک ظهیر

تازیان را گر زم عطر فصاحت بر مشام تازه گردد از بخورم روح اعشی و جریر

(همان، ۴۲)

پیمبر منم معجزات سخن را سنایی و خاقانی از امتانم

(همان، ۵۸)

مجموعه‌ی خیال من آمد به روی کار منسوخ گشت نسخه‌ی دیوان انوری

آتش فشانند عنصر طبعم بر این بساط با خاک گشت یکسان ابیات عنصری

(همان، ۱۰۸)

گل این طرز که من چیده‌ام از گلشن نطق خنده زن بر خس و خار شعرای سلف است

اینک ای مستمعان وصف من آید به میان دگر از «بلبل شیراز» سخن برطرف است

گل آمل چمن نغمه‌ی من گر بویید بلبل مهنه به خون دفتر الحان شوید

(همان، ۱۶۹)

۶. ۱۱. ۲. برتری جویی بر عرش

ای که با عرشم مقابل می‌کنی از روی قدر پاس عزت دار ناگه نشکنی شأن مرا

(دیوان، ۲۴۲)

نیست چون من آتشین طبعی به دارالملک خاک این سخن بر منبر افلاک می‌گویم دلیر

(همان، ۴۱)

۶. ۱۱. ۳. ادعای بی‌همتایی

- خود را مقابلی شناسم مگر به فرض
هم شخص من در آینه باشد مقابلم
(دیوان، ۱۴۰)
- تو دانی و انصاف، من نیز دانم
که یکتای عصر و وحید زمانم
(همان، ۵۸)
- اگر به قیمت یک موی من دو کون دهی
مدار چشم رضا کاین بها خرید من است
(همان، ۳۱۰)
- ماییم که عرش گوشه‌ی خلوت ماست
عیسی به تکلف طرف صحبت ماست
(همان، ۹۰۴)

۶. ۱۲. دلایل برتری جویی

۶. ۱۲. ۱. عرصه‌ی تنگ رقابت: بی‌شک کثرت شاعران، میدان رقابت را بسیار تنگ می‌ساخت و شاعران ناگزیر باید حریفان را کنار می‌زدند تا جایگاه و پایگاه خود را در دربار تثبیت کنند و این شغل مهم از صنعت مفاخره و برتری‌جویی برمی‌آمد. شاعری مانند طالب آملی که حتی بی‌واهمه‌ی حذف و ترک میدان نیز تفاخر می‌کند، طبیعی است در هنگام هراس از بازماندن، تعالی‌طلبانه، عرصه‌ی تنگ رقابت را بیاشوبد تا خود را بنمایاند.

۶. ۱۲. ۲. تحقیر هم‌تایان: دیگر از انگیزه‌های برتری‌جویی، تحقیر هم‌تایان است. از این روست که شاعر هم‌بستگی با شاعران گذشته را پیشه‌ی خود می‌سازد تا معاصران و معاشران را به حساب نیاورده باشد.

۶. ۱۳. فخر بر توانایی‌های جسمانی

۶. ۱۳. ۱. فخر بر شجاعت و سوارکاری

- شجاعم چو شیر آن گهی شیر گردون
نه چون روبهان مزور جبانم
- ز چنگال شیر است پیکان تیرم
ز نطع هژبر است توز کمانم
- گرت نیست باور من اینک به میدان
به تیغ و قلم هر دو کن امتحانم
(همان، ۵۸)

«ادعای پهلوانی و جنگاوری نزد میرزا غازی که سردار کارآزموده و از شجاعان دوران بوده است، خود دلیل خوبی بر درستی گفته‌ی طالب است.» (گودرزی، ۱۳۸۲: ۱۷)

شیری است خشم سلسله‌خا در مزاج من بیگانه از معامله‌ی شیربان‌می‌ام
میدان چرا خراشم و جولان چرا زخم چون ظاهر است بر که و مه پهلوانی‌ام
(همان، ۲۱۱)

۶. ۱۳. ۲. **فخر بر خوداتکایی:** طاهری شهاب در مقدمه‌ی دیوان آورده است: «... طالب در ترکیب‌بندی که در مدح بکتش خان سروده، به صراحت اظهار می‌دارد که از خاندانی جلیل و بافضل نیست، بلکه روستازاده‌ای است که با گوهر ذاتی خویش توانسته کسب شهرت نماید:

افتخار گهر بی‌اثران از آباست من که شخص ائرم مفتخر اولادم
(دیوان، چهارده)

در همین معنی می‌خوانیم:

نازش گوهرم از خویش نه ز ابر و صدف است آن‌که نازد به نسب‌نامه‌ی دریا خرف است
آن زنازاده‌ی همت که دم عرض نسب زاید از وی که فلان را خلف ناخلف است
لله الحمد که از نسبت فرزند می‌من چار مادر چه، که این هفت‌پدر را شرف است
(همان، ۱۶۸)

حسب گردی از دامن اعتبارم نسب دودی از مطبخ دودمانم
(همان، ۵۸)

طالب هم‌چنین بر استاد نادیدگی خود فخر می‌کند که به جوش استعداد همه چیز را دریافته است:

من آن مجسم فیض که بی‌تأمل و غور توان در آب و گلم دید جوش استعداد
ندیده لذت یک زخم سیلی ناصح نکرده نو بر یک چین جبهه‌ی استاد
همین به فیض جبللی و نشئه‌ی ذاتی گرفته طنطنه‌ی شهرتم دیار و بلاد
(همان، ۲۱)

به مکتب خرد آن طفل زیرکم طالب که نیست گوش مرا زخم گوشمال کسی
(قنبری، ۱۳۸۳: ۱۰۸)

۶. ۱۳. ۳. **فخر به تیزبانی**

بسوزد سپند آسمان از کواکب سر شعله چون تیز سازد زبانم
خورد رشک‌تیزی و شیرین‌ادایی سر نیش زنبور شهد از زبانم
(دیوان، ۵۷)

کام خویش از نوش شیرین می‌نمایند اهل ذوق ما دهان خویش را از نیش شیرین کرده‌ایم
(همان، ۷۷۸)

۶. ۱۳. ۴. فخر بر رفاه: طالب در دوران اقامت نخستین خود در هندوستان روزگاری مرفه و خوش داشته، چنان‌که در ابیات زیر، کیفیت عزیمت خود را به قندهار، شرح می‌دهد:

نگاران لاهور و خوبان دهلی به دل کرده بودند پیوند جانم
یکی چهره سودی به چشم رکابم یکی بوسه دادی به زلف عنانم
نشاندی یکی در بغل آستینم نهادی یکی در دهان برگ پانم
(دیوان، ۷۵)

اما سخن پایانی را قبل از نتیجه‌گیری به «واسوخت از فخر یا ضد فخر» اختصاص می‌دهیم، چرا که در مباحث مفاخره هرگز به این امر و دلایل آن پرداخته نشده است.

۷. واسوخت از فخر (ضد فخر)

همان‌گونه که اشاره شد، در مبحث تفاخر، کسی به واسوخت از فخر نپرداخته است و این در حالی است که شاعران مفاخره‌سرا غالباً از این مضمون در اشعار خود درج کرده‌اند و این موضوع حاوی چند نکته‌ی دقیق است. نخست آن‌که مفاخره و برتری‌جویی چند علت و انگیزه دارد که یکی از آن‌ها، شکست و سرخوردگی است؛ هم‌چنان‌که گفته شده است، حماسه حاصل شکست است، مفاخره نیز گاه به علت شکست سر برآورده است. دیگر این‌که شاعران مفاخره زودرنج و شکننده‌اند و این امر، آنان را بر خودستایی تحریض می‌کند تا زخم روان را این‌گونه مرهم نهاده باشند.

اما منظور از ضدفخر، آن است که شاعر مغرور و خودستا، در موضعی از سخن، دست از مفاخره برمی‌دارد و برعکس یا به فروتنی و تواضع، زبان می‌گرداند یا ملول و دلشکسته، گلایه و واگویه را مشق می‌کند. درنگ در اشعار ضدفخر، نشان می‌دهد که تغییر سه موقعیت اجتماعی، معرفتی و نیز سنی، باعث واسوخت از فخر می‌شود که در شعر طالب آملی نیز چنین است:

۷. ۱. تغییر موقعیت اجتماعی

بی‌گمان موقعیت سیاسی و اجتماعی شاعران در نازش یا گلایه‌ی آنان موثر است و فی‌المثل طالب آملی پس از آن‌که موقعیت اقبال و ملک الشعرايي را از دست می‌دهد، چنین می‌سراید:

سرم به طره‌ی دستار می‌فروخت غرور
کنون شکسته‌تر از گوشه‌ی کلاه شدم
(دیوان، دوازده)

ابیات زیر نیز همین پیام را دارد:
به بزمی که مویی نگنجد در آن
بهشت است بزم تو و در بهشت
شدن با دو گز ریش دلخواه نیست
من ناتراشیده را راه نیست
(همان، سیزده)

بس که بر من ز فوج لشکر غم
بردم دشمنه می‌نهم پهلو
سرمه‌ناک است دیده‌ی بختم
تنگ شد این فضای بی‌مقدار
بر سرنیش می‌کنم رفتار
گر چه شستم ز گریه‌اش صد بار
(همان، بیست و یک)

۲.۷. تغییر موقعیت معرفتی

می‌دانیم که طالب آملی در موقعیتی از عمر کوتاه خود به درویشی و پوشیدن لباس فقر روی آورده است؛ بنابراین، تغییر این موقعیت معرفتی، زبان مفاخره‌ی او را به تواضع و فروتنی بدل کرده است:

نه فال بزرگی ز نم نه امیری
چو طفلی که باشد ز مکتب گریزان
چو سگ خوارم از شومی شعر و انشا
در دعوی لاف بر بند طالب
من و ذوق درویشی و گوشه‌گیری
گریزم ولی در پناه فقیری
که تف بر رخ شاعری و دبیری
کزین بیش نتوان نمودن دلیری
(قنبری، ۱۳۸۳: ۷۶)

درویشی و دل‌دادگی فقر، شاعر را به در عذر کشانده است که
طنز بس طالب از این بیش مزخرف نسرای
لب گشودی گهر خویش ستایی سفتی
تا کی از کوچه‌ی آشوب در آیی سرمست
خویش را وامنما چون دگران خویش ستای
همه دیدند دگر بیهده خود را مستای
خون‌فشان چهره یکی هم ز در عذر در آی!
(دیوان، ۱۶۹)

معرفت به شاعر دیده‌ی انصاف ارزانی داشته است که با همه فخر بر شعر خود، بگوید:
غلط گفتم متاع من هنر نیست
مرا مشتی خرف در بار نطق است
همه لافم همه لافم همه لاف
خرافات مرا قدر این قدر نیست
که کردن یاد از ایشان عار نطق است
چو در خود بنگرم از چشم انصاف
(گودرزی، ۱۳۸۲: ۴۹)

۳.۷. تغییر موقعیت سنی

پیداست که آدمی در موقعیت‌های مختلف سنی، انگیزه‌ها و انگاره‌های متفاوتی دارد و این نکته سبب بازگشت از مفاخره می‌شود. از آنجا که اقتضائات رشد تقریباً در تمام انسان‌ها مشترک است، این عامل واسوخت از مفاخره نیز در میان تمام شاعران مشترک است. طالب آملی که در همه‌چیز خود را پخته و کار دیده می‌شناسد، در ضد فخر می‌گوید:

ز سی گذشتم و خامی به‌جاست، می‌کوشم که خام‌تر نکند روزگار در چهلم

۸. نتیجه‌گیری

مفاخره یکی از اصلی‌ترین بن‌مایه‌های مضمونی در شعر طالب آملی به حساب می‌آید که این خودشیفتگی و برتری‌جویی از دلایل و حجت‌هایی خالی نیست. اگرچه نمی‌توان همه‌ی مفاخرات طالب را حق دانست، برخی از داعیه‌های وی پذیرفتنی است. خلاصه‌ی یافته‌های این مقاله را چنین می‌توان برشمرد:

۱. طالب آملی از چهره‌های خودستا در ادبیات فارسی و پیرو کسانی نظیر خاقانی و عرفی شیرازی است.
۲. سخن‌ستایی طالب آملی، مثل همه‌ی فخریه‌های شاعران دیگر، بیش‌ترین سهم را دارد.
۳. آراستگی طالب به هنرهای دیگر از جمله خوش‌نویسی و موسیقی‌دانی او را به سمت فخریه‌سرایی سوق داده است.
۴. بیش‌تر مفاخرات طالب آملی دارای دلیل و حجت‌هایی است و عوامل بیرونی و پیرامونی شاعر در خودستایی و برتری‌جویی وی موثر بوده‌اند.
۵. فخر به فضایل اخلاقی، پس از شیفتگی شاعر به شعر خویش، بیش‌ترین بسامد را دارد و این نکته اخلاق‌مداری شاعر را در عین نازش به خود، نشان می‌دهد و این امر مقدمه‌ای برای واسوخت از فخر در شعر شاعر محسوب می‌شود.
۶. واسوخت از فخر یا بیان شعرهای ضدفخر که غالباً حاوی ندامت از خودستایی‌های پیشین یا تواضع و فروتنی است، به دلیل تغییر موقعیت‌های سیاسی، معرفتی و سنی شاعر صورت پذیرفته است.

فهرست منابع

- ادوارد براون، گرانویل. (۱۳۶۴). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران: بنیاد کتاب.
- الفاخوری، حنا. (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات زبان عربی*. تهران: توس.
- الفاخوری، حنا. (بی‌تا). *الفخر و الحماسه*. قاهره: دارالمعارف مصر.
- امیری خراسانی، احمد. (۱۳۸۳). *مفاخره در شعر فارسی*. ج ۱، تهران: دارالهدی.
- تجلیل، جلیل. (۱۳۶۸). *نقشبند سخن*. تهران: اشراقیه.
- شجاعی، محمدصادق. (۱۳۸۷). *نظریه‌ی نیازهای معنوی*. قم: جامعه المصطفی العالمیه.
- شعاری‌نژاد، علی اکبر. (۱۳۷۰). *روان‌شناسی عمومی*. ج ۱، تهران: توس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). *انواع ادبی*. تهران: میترا.
- صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۳۳). *کلیات*. به کوشش و مقدمه‌ی امیری فیروزکوهی، تهران: خیام.
- صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۷۲). *دیوان*. به اهتمام جهانگیر منصور، تهران: نگاه.
- طالب آملی، محمد. (۱۳۴۷). *کلیات اشعار طالب آملی*. به اهتمام طاهری شهاب، تهران: سنایی.
- قنبری، محمدرضا. (۱۳۸۳). *زندگی و شعر طالب آملی*. تهران: زوار.
- گودرزی، فرامرز. (۱۳۸۲). *زندگی‌نامه و کارنامه‌ی ادبی طالب*. تهران: وزارت ارشاد.
- کافی، غلامرضا. (۱۳۸۱). *دستی بر آتش یا شناخت شعر جنگ*. شیراز: نوید.
- منوچهری دامغانی. (۱۳۷۵). *دیوان*. به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- مؤمن، زین العابدین. (۱۳۶۴). *شعر و ادب فارسی*. تهران: زرین.
- نصرآبادی، محمدطاهر. (۱۳۷۸). *تذکره الشعراء*. ج ۱، به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- نیکداراصل، محمدحسین. (۱۳۸۹). «بررسی گونه‌های فخر در دیوان حافظ». *بوستان ادب*، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۳، صص ۲۲۳-۲۴۸.